



# HELLBOY™

\$3.50

BEING  
HUMAN

فیلم بازر!!!  
تقدیر می کند

MIKE MIGNOLA ✠ RICHARD CORBEN  
filmbuzz.ir

# HELLBOY™ 54

## Being Human



*Story by*

**MIKE MIGNOLA**

*Art by*

**RICHARD CORBEN**

**مترجم: مبین کوچکی**

**mkouchaki98@gmail.com**

*Colors* ✧ DAVE STEWART

*Letters* ✧ CLEM ROBINS

*Cover* ✧ RICHARD CORBEN *with* DAVE STEWART

*Designers* ✧ MIKE MIGNOLA & CARY GRAZZINI

*Assistant Editor* ✧ DANIEL CHABON

*Editor* ✧ SCOTT ALLIE

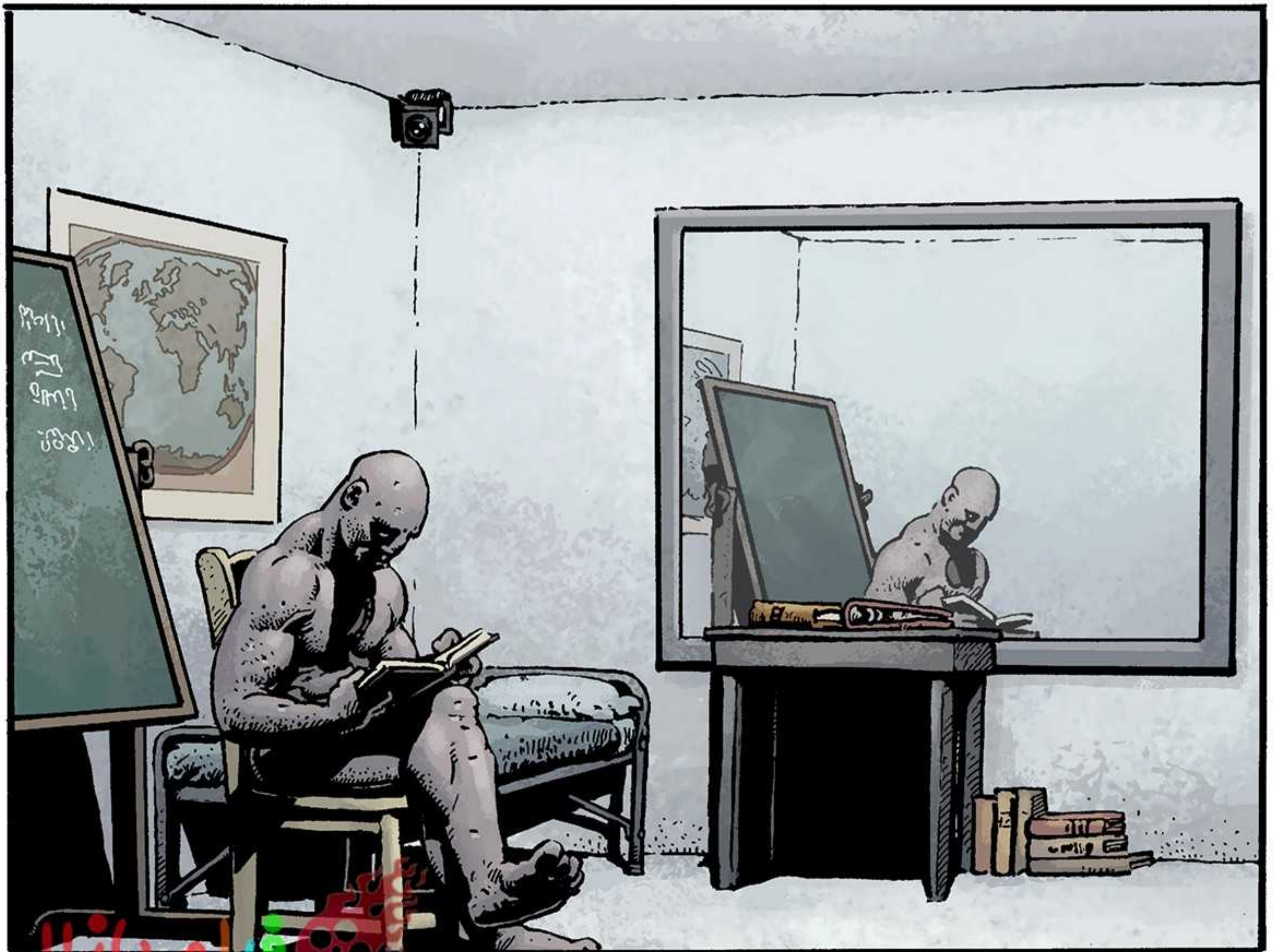
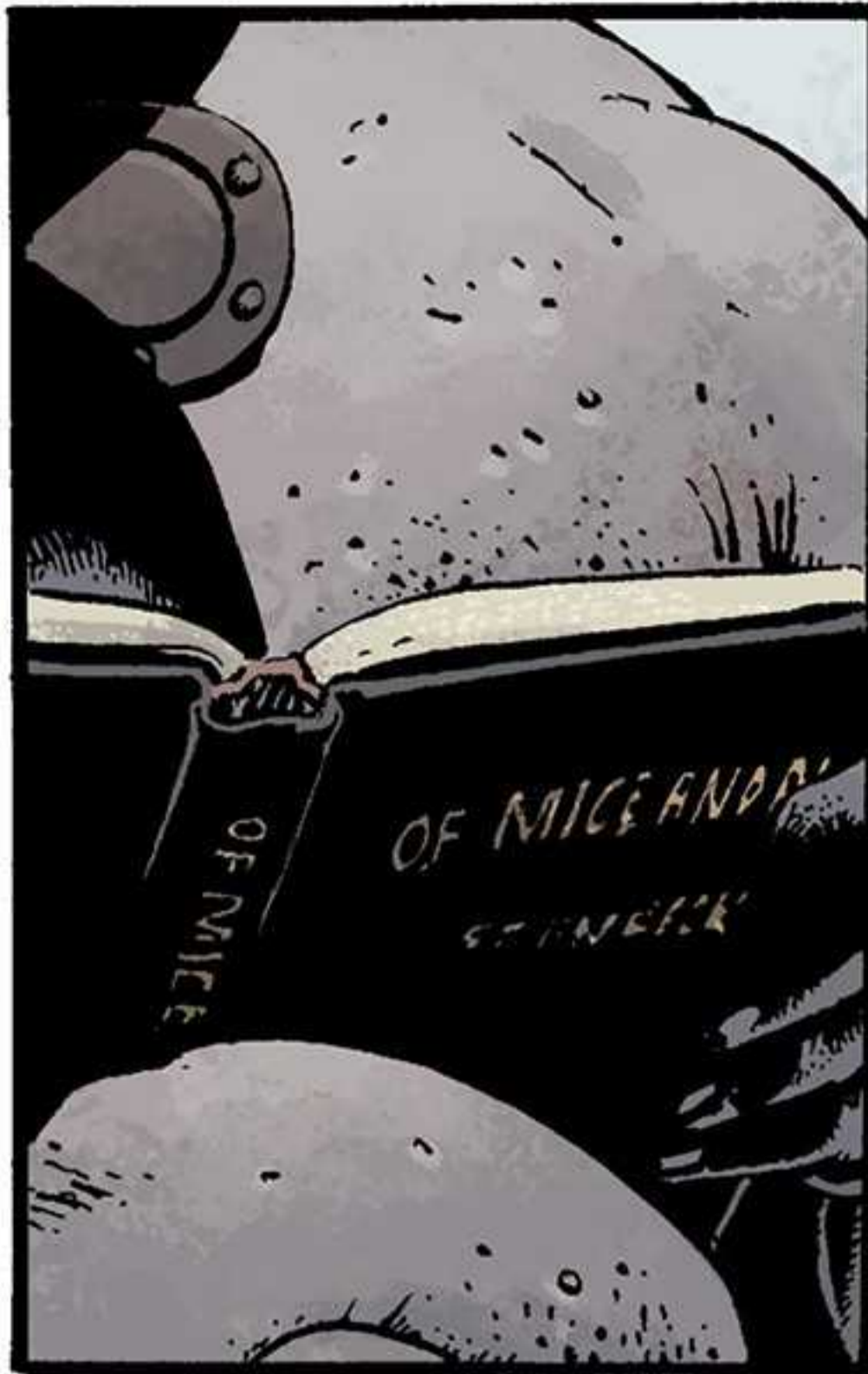
*Publisher* ✧ MIKE RICHARDSON

HELLBOY: BEING HUMAN, May 2011. Published by Dark Horse Comics, Inc.,

10956 SE Main Street, Milwaukie, Oregon 97222. Hellboy Being Human Copyright © 2011 Mike Mignola.

Hellboy™ and all other prominently featured characters are trademarks of Mike Mignola. Dark Horse Comics® and the Dark Horse logo are trademarks of Dark Horse Comics, Inc., registered in various categories and countries. All rights reserved. No portion of this publication may be reproduced or transmitted, in any form or by any means, without the express written permission of Dark Horse Comics, Inc. Names, characters, places, and incidents featured in this publication either are the product of the author's imagination or are used fictitiously. Any resemblance to actual persons (living or dead), events, institutions, or locales, without satiric intent, is coincidental.

Printed by Cadmus Communications, Easton, PA, U.S.A.







«براش فوبه..»



ریور هد ، کارولینای  
جنوبی ، شانزده  
ساعت بعد

یه روزی همه ی زمینای این اطراف  
املاک خانواده ی ترن بو بوده . ولی بعد  
از جنگ دافلی به دیلای مختلفی بیشترشو  
از دست  
دادن. همه ی اونا یا مردن یا از اینجا  
رفتن. فقط ویرجینیا ترن بو  
اینجا موند.



اون با کلیتون کوپلن ازدواج کرد ،  
فک کنم مدود سال ۱۹۰۰ بود.  
اونا سه تا بچه داشتن.



اونجا جایبه که  
الان اون فونواده  
دفن شدن.





وقتی بچه بودم با  
رفقایم دزدکی میومدیم  
اینجا، هر بار یکی رو  
مجبور میکردیم بزه تو،  
یه سر و گوشه  
آب بده.



مردم قصه های زیادی درباره ی  
صداهای اینجا میگن،  
صداهایی مثل زدن و شکستن  
وسایل فونه. من کاملا صدایی  
نشنیدم ولی کسانی رو  
میشناسم که قسم میخورن  
شنیدن



الان فیلی وقته که  
دیگه فبری این  
طرفا نیست



این روزا بچه ها  
سرسشون به چیزای  
دیگه گرمه

همون فونه ی  
اونطرفیه





اونارو  
همینجا پیدا  
کردین؟

آره



فیلی ومشتناک  
بود.

ما به تماس داشتیم ، یکی که داشته  
از اینجا رد می شده گفته بود که  
یه نوری اینتو دیده. فک نمیکردیم  
میز مهمی باشه ولی بازم یه گشت  
(روفرستادیم... هر چهار تاشونو همینجا  
پشت میز پیدا کردیم.





فقط کویلنا  
بودن؟

بله آقا  
اونارو برگردوندیم  
زیر زمین کلیسا و  
یه نفرو گذاشتیم  
کیشیک بده...  
فک کردیم شاید یه  
شوفی مسفرست.



دوشب هیچ  
اتفاقی نیوفتاد...

هیچی تا اینکه پستو  
دادیم به یه نفر... اسکار هوز.  
مدودای نصف شب بود... اسکار  
اون چهار تا رو دید که فودشون  
اومدن نشستن پشت این میز.

از بس ترسیده  
بود پا به فرار  
گذاشت



I'M  
GUESSING  
HE QUIT.

اگه قبلا از این  
پیزا ندیده  
باشی بد جور  
تنتو می لرزونه.



اینهاشن

ویرمینیا اینه؟

اون بیولاست.  
ویرمینیا دوسال  
بعد از تولد بچه ها  
از اینجا رفت.





بعضیا میگن اون  
میخواست بچه ها  
رو با فودش ببره  
ولی کلیتون نداشته



اون لوی هستش.  
وقتی بزرگ شد  
یه دائم الفمر  
شد. آفرشم سر یه  
درگیری تو بار گلوش  
پاره شد.



هومر فودشو تو  
مفمصه بدی انداخته  
بود. نتونست با  
فودش کنار بیاد و  
یه گلوله فالی کرد  
تو مخ فودش.



بیولا هرگز ازدواج نکرد... موند اینجا  
تا از اون پیر مرد مراقبت کنه ،  
تا اون روز که یهویی از کوره در رفت...



آهههه!



اول اون پیر مردو  
سوراخ سوراخ کرد و  
بعدشم فودشو  
آویزون کرد.



مالمو به  
هم میزنه

از وقتی که اسکار  
گفته چی اینجا  
دیده ، تا حالا نتونستم  
کسیو گیر بیارم که  
بعد تاریکی بتونه  
پاشو اینجا بذاره



ما  
می مونیم



--- کار همیشگی به مامور کمیته همینه. بشینی تو جاهای کسل کننده و اینقد صبر کنی که به اتفاقی بیوفته.

توهم میبینی.

من؟ به مامور؟



آره چراکه نه؟

مجبور نیستی، ولی میتونی

ولی



من آدم نیستم



تا حالا شده تو به کنی که منم به دم دارم؟



من متی  
متولد هم  
نشدم



«توی یه  
شیشه بزرگ  
شدم...»



«با یه رعد و برق  
چون گرفتم»



«و همون کسی که  
منو سافت ، منو تنها  
گذاشت...»



تموم اون سالا،  
اون پایین ، تو  
تاریکی...تنها...»



«تا وقتی که مس کردم اون دفتره  
نزدیکمه. من قدر تو  
وچو دیش دیدم...»



و اونو...  
ازش گرفتم



«من  
کشتمش»



تو که  
نمی فواستی اونو  
بکشی

اون مرد بفاطر  
کاری که من  
کردم



آره- تو یه شروع سفت داشتی،  
ولی منو باورکن- منم وقتی شروع  
کردم فیلی نا امید می شدم. ولی تو لیز  
رو به زندگی برگردوندی. این  
فیلی از اشتباهاتو میران میکنه.

اگه اذیتت میکنه  
باید باهش  
صمبت کنی. اون  
میفهمه. مطمئن باش.

من متی  
سعی کردم  
توره بکشم



من هر کاری  
برای آزادیتم  
می کنم.

ادامه بده  
مرومی -  
منو بسوزون

منو  
بسوزووووون

اصلا میدونی من  
چند بار تو این سالا  
اتیش گرفتم؟ من یه  
جهنم چند طبقه رو  
هم میتونم رد کنم...





اهای شما ها که  
اینجا یید. فودتونو  
تکون بدید آکه  
میتونید. فک  
نمیکنم کار سفتی  
براتون باشه



و تو کلیتون کویلن، بلند شو،



و اون فونواده ی پستت رو با فودت بیار



KA THUMP!

همینه...



آره...



فودشه...



لعنتی!!!

ااه

نمیتونه  
تکون بفوره



چاه





اون چیه؟



اون دست افتخاره، جادوی سیاه

اونه که نمیدارم رکت کنیم



۱۴  
من میتونم مرکت کنم!



واقعا؟  
فدای من! پس جم بفور، فاموشش کن.

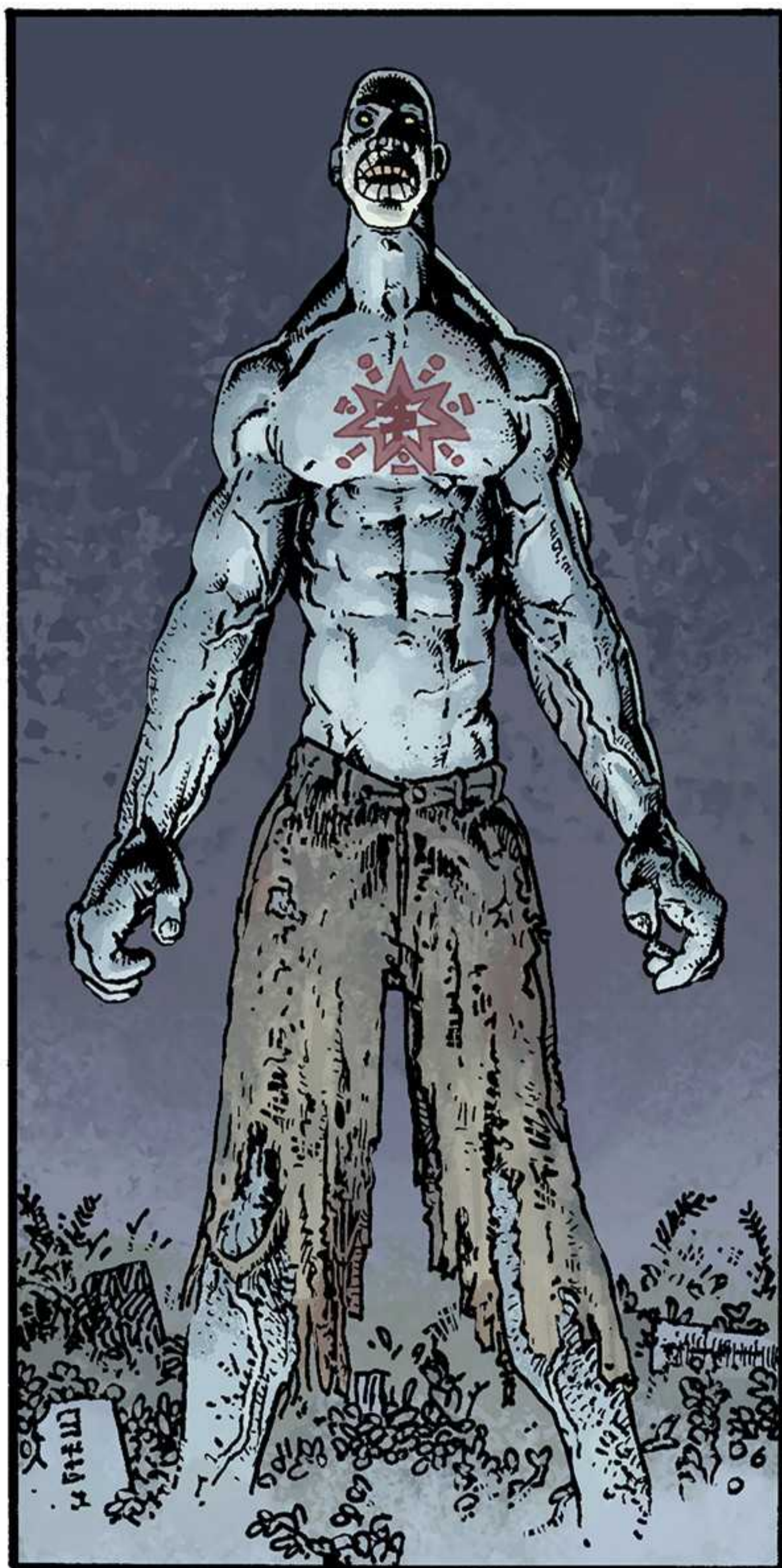


فکر میکنم چون آدم نیستم رو من اثری نداره هرچی که هستی پسر، بیشتر از من آدمی.

بعدا درموردش حرف میزنیم فعلا بجنب



من...

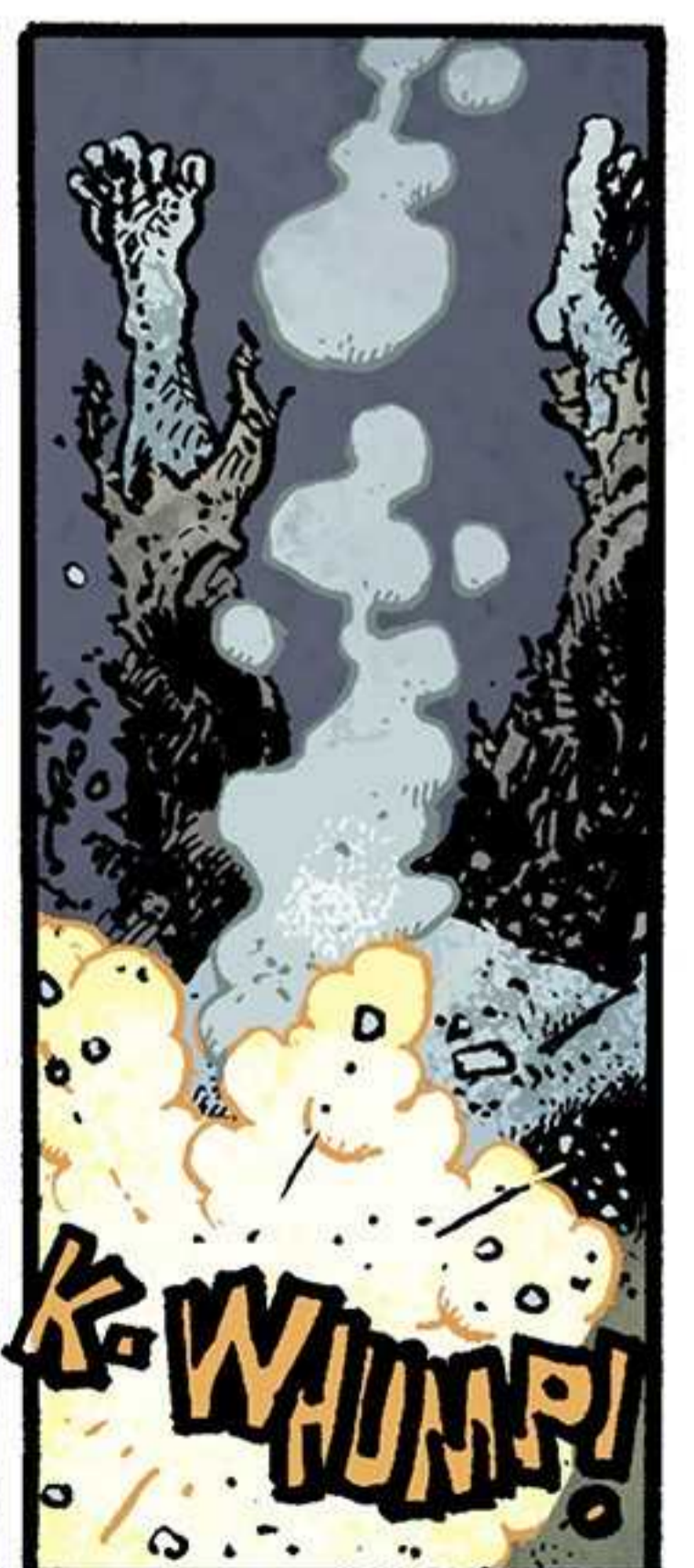














کارت  
فوب بود

نمیخواستم...  
قصد کشتنشو  
نداشتم.

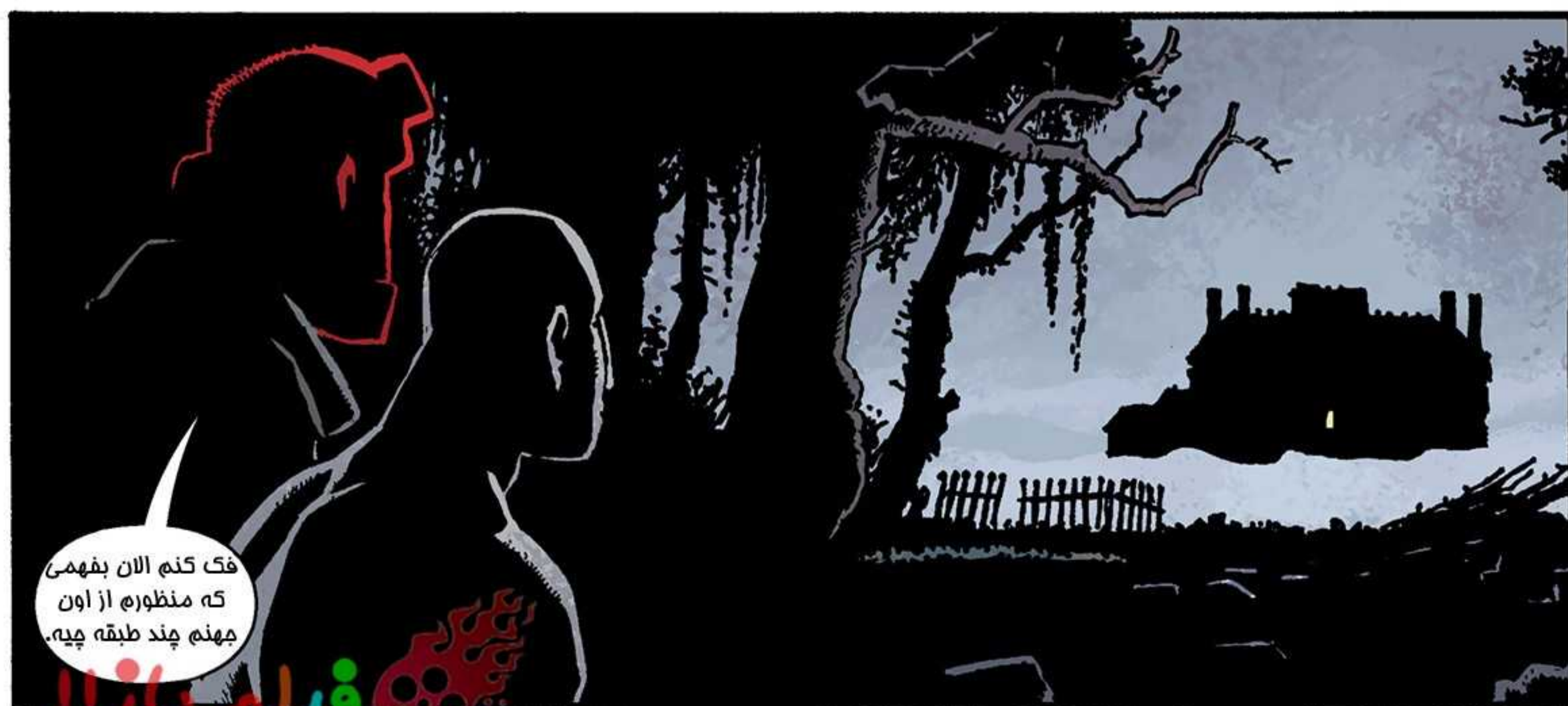


اگه من جای  
تو بودم پشیمون  
نمیشدم.

یه نگاهی  
بهش بنداز



اون فیلی وقته که  
مرده ، فیلی قبل از  
اینکه اینجا بیایم.



فک کنم الان بفهمی  
که منظورم از اون  
مهنم چند طبقه میه.



کلیتون، به نگاهی  
به بچه هاتو این فونه ی  
(ویاییت بنداز)....

همشون  
پوسیدن ،  
پیرمرد.



تنها چیزی  
که برات  
مونده منم



و امشب  
میفرستمت  
به ...



هیا!



من قبلا به تو  
گفته بودم پسر که  
دفاعت نکنی

این قضیه  
فونوادگیه





ولی من برگشتم، نه؟ تو دروغ گفتی و اون قاضی منو به میلیون سال انداخت تو زندون

و توفکر میکردی که از دستم فلاص شدی



آها

یادته وقتی داشتن منو میبردن چی گفتم؟ گفتم نمیذارم تو و فونوادت متی برای به لفظه طعم آرامشو بهشین، متی بعد مرگتون.



اینطور نشد؟

تو فکر میکردی نمیدارن پیام بیرون، ولی گذاشتن.



اونو فکر می کردن من به پیرزن دیوونه و ضعیفم.

اشتباه می کردن



تو این سالا به چیزایی یاد گرفتم. این مس فیلی فوبیه که تو رو بیارم بیرون، مالا فودت میتونی ببینی که همه ی پولات و همه ی اون نقشه های رویایییت هیچ و پوچ شدن، نگاه کن



ببین



چی در انتظارته



هووووووی





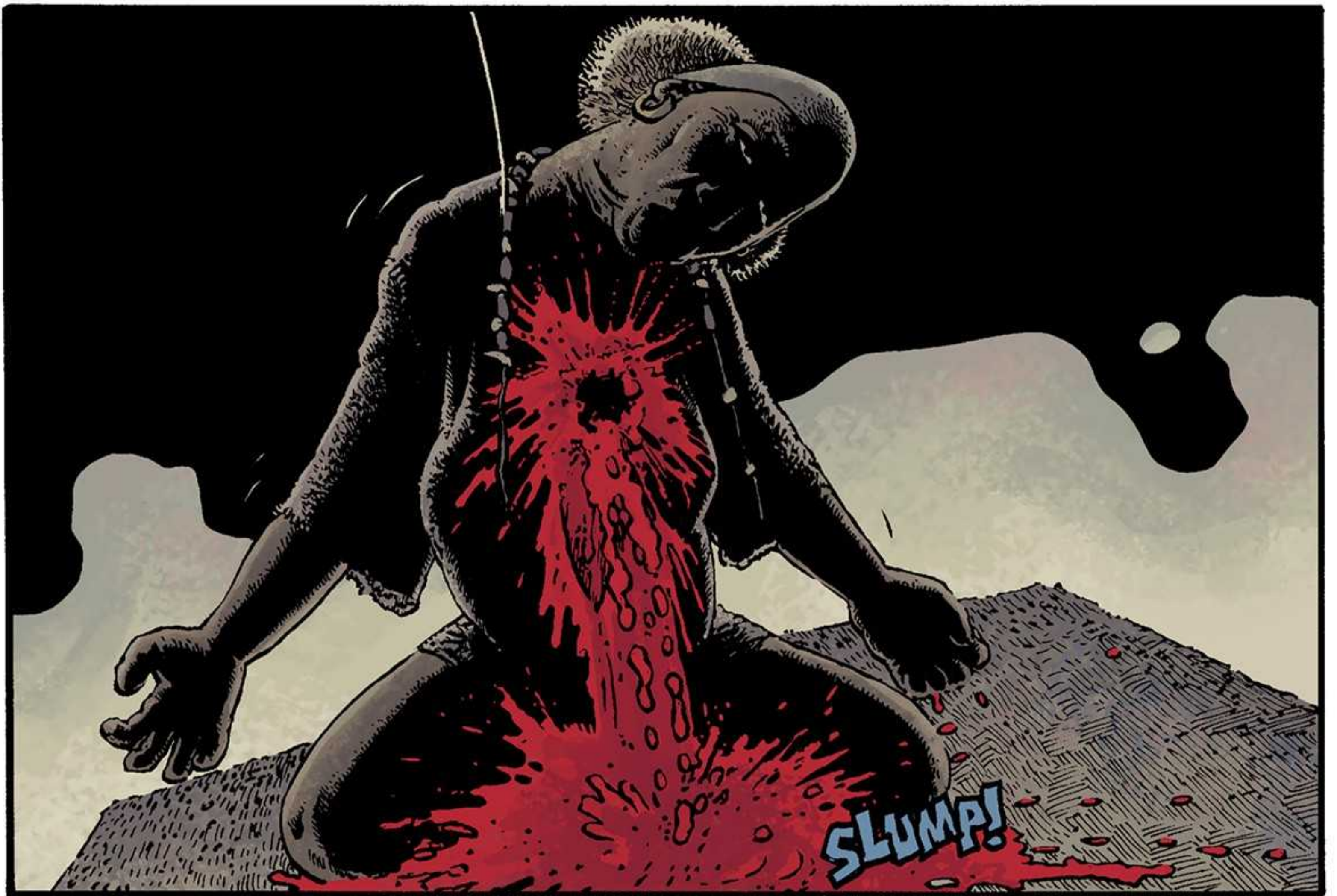






**بچه هات!**







کاری که اون داشت می کرد اشتباه بود.

مشکلی نیست، هم کاری که کلیتون با اون کرد و هم کاری که اون با کلیتون و فونادش کرد هر دو تاش اشتباه بود. نمیخواستم شلیک کنم، ولی ...

میفهمم چیز مزخرفیه



این یکی با اون زامبی بیرون فرق داشت. نه؟

نه اون بدتر بود.

کاردرستی کردم؟



کاش میتونستم بهت بگم رفیق

ولی این فقط از په آدم بر میاد.

THE END

# Hellmail

c/o Dark Horse Comics ✱ 10956 SE Main St.  
Milwaukie, OR 97222

e-mail to [hellmail@darkhorse.com](mailto:hellmail@darkhorse.com)  
Hellboy's on the web at [Hellboy.com](http://Hellboy.com)

Great insights into Sir Edward's character in *Witchfinder: Lost and Gone Forever* #2—stiff upper lips are fine for dime novels, but his childhood story reminds us that this thoughtful hero is not a survivor of trauma; he's a survivor of kindness. Though the trauma part (and his realization of the stories behind the dime novels) gives him a certainty about the "truth" that can make him slip up fatally, which is where the horse sense of Kaler might come in handy. And is there a better-drawn and better-colored comic yet this year? Severin is one of those artists I "read" as intently as the text, so rich and real are his textures and expressions and attitudes, and the immersive extrareality of Stewart's colors is yet another frontier for him (fittingly for the locale)—like the palette of nineteenth-century lithography, when they might not have had our million-color "capacity" but had extreme and artful care. A great vision of early culture crossing by master storytellers who make us feel eternally at home.

Adam McGovern  
Mount Tabor, NJ

*Dave loves coloring westerns, but not as much as we love seeing Sev draw them. Witchfinder wraps up next month. Don't miss a second of it.*

Dear sirs,

I am a great fan of the heavy line art of *Hellboy* and *B.P.R.D.*, but my first and foremost interest is in the short story. Through the three volumes of *Odd Jobs* I have found a comfortable bit of weird, macabre, and well-written stories that make me smile a little every time I see anything that relates in any way to the stories contained therein. I enjoy the more lengthy accounts as well, but this gives way to my concern: do you ever fear for the continuity of the universe, with so many related media and vast amounts of authorship variation? Or is there some deeper meaning to the little differences that speaks to the constant flux of how "truth" can be just as dynamic and varied as the pattern of tears in the rain?

Travis

*We like monsters.*

*For the continuity stuff, in which we do not include Odd Jobs or the cartoons or movies, Mignola is heavily involved in every script, so we think that maintains the integrity of the voice and vision.*

I loved those short backup stories told by a mysterious monk in *The Wild Hunt*, "How Koshchei Became Deathless" and "Baba Yaga's Feast." Any chance we'll be getting more of these myths from that mysterious monk? Perhaps in *Dark Horse Presents*?

Mark

*We do intend to do more like that; we're just not sure when.*

I have to say that I bloody love *Hellboy* and the *B.P.R.D.* books.

I love the stories and the art, and will happily spend hours trying to work out how things were done in the books, but that's not the main reason I love the *Hellboy* and *B.P.R.D.* books.

The main reason is *they make buying presents for people so easy!* Seriously! Everyone loves them, even snobby jerks! They'll use one of the *Hellboy Library* volumes as a coffee-table book!

Kieron

I just wanted to say thank you for *B.P.R.D.* I enjoy the mystery, horror, comedy, and folklore that come crashing together in every story. I absolutely love the way that all mythologies are valid in the *B.P.R.D.* family of books. From the beginning of time until now, every belief system gets a chance, right before the Right Hand of Doom meets their faces!

Keep up the great work! It inspires me every day!

Alex Aronowicz

*I hope everyone enjoyed this terrific Corben comic—Mike gets a great deal of pleasure coming up with cool stuff for Corben to draw, and this one blew us away when the pages came in. Corben was born to draw Roger. I imagine you were all happy to see our homunculus again, if only for a flashback. Over in B.P.R.D.: The Dead Remembered this month, we get a flashback to the day Liz Sherman killed her family, a great untold story of the B.P.R.D. Then next month—The Fury! Mignola and Fegredo conclude the Hellboy epic we started six years ago, and the wait is worth it. Also next month—the Baltimore hardcover, by Mignola, Golden, and Stenbeck, a big, beautiful book that you're all gonna want on your bookshelf.*

Scott Allie

✱ NEXT MONTH ✱

Face your demons!

*Hellboy: The Fury* #1







# BEING HUMAN

